

خیریه «هدیه» نیست^۱

در گذشته‌ای دور، سر توماس براون در کتابش، مذهب یک پزشک (۱۶۴۵)، نوشت: «جبران کردن بدبختی‌های بقیه با اضافه‌ی پول آدم‌های خوش اقبال دست و دل باز به همان اندازه که اشتباه است، خودخواهانه است. [...] این نوع خیریه شیطانی و سیاستمدارانه است و در آن از وضع بد آدم‌ها استفاده می‌کنیم تا نمایش دلسوزی و نیکوکاری بدهیم: و واقعاً دیده‌ام که آن آدم‌هایی که اقدام به کار خیر می‌کنند، چه برای گروهی خاص چه برای عموم، همچنان سمت و سو دارند و خیرخواهی‌شان به معدودی آدم انتخاب شده و انگشت شمار می‌رسد.» گویی همیشه این طور بوده: «تعدادی انگشت شمار و انتخاب شده». همه‌ی آدم‌ها بخت آن را ندارند که خیریه شامل حالشان شود، از این رو، خیریه به تبعیض گرایش دارد. این یعنی خیریه باید طوری نهادینه شود که طبق ارزش‌های حکمرانی و ایدئولوژی‌های زمانه، بین نیازمند مستحق و نیازمند نالایق تمایز بگذارد. بعضی آدم‌ها (به عنوان مثال کودکان خردسال معصوم) لایق این عشق «بشری» هستند و بقیه نیستند. این موقعیت شباهتی به آن «حقوق بشری» دارد که اگرچه به طور قطع همگانی است، اما در واقع این طور نیست و بنابراین امتیاز ویژه‌ای برای بعضی‌ها به شمار می‌رود. به معنای دقیق کلمه، این نوع حقوق بشر هم باید در جوامعی نابرابر نهادینه شود که سهم اندکی از مزایا را بین بقیه توزیع می‌کنند و اسم آن را حقوق می‌گذارند.

مثال‌های زیادی از کنش‌های بی‌غرضانه و سخاوتمندانه از سوی افراد و بعضی از مؤسسات خیریه (که معمولاً کوچک هستند) وجود دارد، پس اگر این کتاب «خیریه» را نقد می‌کند، از همه نوعش بد نمی‌گوید، بلکه به طور ویژه، شکل نهادی خاصی را تقبیح می‌کند که هم از نظام‌های غیرعادلانه حمایت می‌کند و هم ناخواسته یا فعالانه در آن‌ها شرکت کرده و از آن‌ها نفع می‌برد. این نظام‌های غیرعادلانه خیریه را ناگزیر می‌کنند و به احتمال زیاد، نه تنها مانع بروز جلوه‌های بی‌غرضانه و مستقل عشق انسانی می‌شوند، بلکه آن‌ها را پر هزینه و خطرناک می‌سازند. مثالی حادّ از این وضع، که البته تنها مثال هم نیست، ترور برتا ایزابل کاسیریس فلرس^۲، فعال زیست‌محیطی و حقوق بومیان هندورایی در سال ۲۰۱۶ است.

یکی از ماندگارترین کلیشه‌های خیریه این است که خیریه نوعی هدیه دادن بی‌غرضانه و از روی عشق به انسانیت است.

اما هدیه دادن از آنچه در ابتدا به نظر می‌رسد پیچیده‌تر است. هدیه‌ای که آزادانه داده نشود و آزادانه هم پذیرفته نشود و هدیه‌دهنده و هدیه‌گیرنده شرایط بالقوه‌ی ارتباط متقابل با همدیگر را هم نداشته باشند، می‌تواند جام زهر یا حداقل توهینی به شرافت دریافت‌کننده باشد. تبادلات اقتصادی و از جمله هدیه دادن و هدیه گرفتن معمولاً بر اساس درک روشنی از شرایط معامله، مثل عوامل زمانی، منفعت و

^۱ برگرفته از کتاب «علیه خیریه»، نوشته‌ی دانیل راوتنوس و جولی وارک، ترجمه‌ی میترا دانشور، نشر مهرپیشه.

نویسندگان در مقدمه‌ی کتاب «مهربانی» واقعی را با نوع دروغینش مقایسه می‌کنند. خلاصه‌ای از این مقدمه را می‌توانید در پیوست همین مطلب مطالعه نمایید.

^۲ برتا ایزابل کاسیریس فلرس یا برتا کاسیریس (۴ مارس ۱۹۷۳ - ۳ مارس ۲۰۱۶) کنش‌گر محیط زیست هندوراسی و از بنیانگذاران شورای سازمان‌های مردمی و بومی هندوراس بود. او در تلاش برای توقف فعالیت نیروگاه‌های برق‌آبی و توقف تصاحب معادن در سرزمین‌های بومیان مبارزه می‌کرد. او در سال ۲۰۱۵ برنده جایزه محیط زیست گلدمن شد. کاسیریس در ماه مارس ۲۰۱۶ در خانه‌اش بوسیله افراد مسلح ناشناس و پس از سال‌ها تهدیدشدن به مرگ، به قتل رسید. از سال ۲۰۱۴ تا اوایل ۲۰۱۶، دوازده تن از مدافعان محیط زیست در هندوراس به قتل رسیده‌اند.

بازپرداخت، انجام می‌شوند. در اقتصاد هدیه، هدیه در شرایطی کم و بیش برابر داده می‌شود و مستلزم بازشناسی طرف مقابل است. هدیه باری شخصی بر دوش فرد نمی‌گذارد، بلکه بخشی از تبادلی اجتماعی است که در آن اجتماع تقویت می‌شود. در اینجا مالکیت چیزی نیست که قابل انتقال باشد، بلکه بر رابطه‌ی بین آدم‌ها دلالت دارد. در روابط نابرابر هدیه می‌تواند خردکننده باشد و در خیریه که به اشتباه شکلی از هدیه دادن دیده می‌شود تحقیرآمیز است. بدون نوعی رابطه‌ی بدهکاری، رابطه متقابل غیرممکن است. خیریه هدیه‌ای اشتباه و تفرقه‌افکن است، اگر دریافت‌کننده‌ی آن قادر به پاسخ متقابل نباشد و نتواند با رغبت وارد رابطه‌ای پیوندزنده یا اجتماعی با طرف بخشنده شود. مری داگلاس، در پیشگفتاری که بر رساله کلاسیک هدیه نوشته‌ی مارسل موس نوشته است، تز اصلی موس را چنین خلاصه می‌کند: «هیچ چیزی رایگان داده نمی‌شود».

[...] ایده‌ی هدیه‌ی رایگان جامعه‌ستیزانه است، چون «خیر می‌خواهد از هدایایی معاف شود که دریافت‌کننده پس می‌دهد. قبول نکردن جبران باعث می‌شود عمل بخشش اصلاً در چهارچوب پیوند دو طرفه قرار نگیرد». این قضیه دو سؤال مطرح می‌کند. چه کسی مستثنی می‌شود؟ چه کسی مستثنی می‌کند؟ اگر خیریه به معنای مستثنی شدن از تبادل دو طرفه باشد، بیش از اینکه نشان‌دهنده‌ی خوبی بخشندگان باشد، حرف‌های زیادی درباره‌ی ساختار طبقاتی برای‌مان دارد. مانند موس، مری داگلاس ادعا می‌کند که: «ساختار طبقاتی در اطلاعاتی درباره‌ی بخشش در درون و بیرون چرخه‌های داوطلبانه‌ی تبادل به وضوح فاش می‌شود. [...] اگر بر این طرز تفکر اصرار بورزیم که هدایا باید رایگان و بی‌چشمداشت باشند، هیچ وقت نمی‌توانیم چرخه‌های عظیم تبادل را به رسمیت بشناسیم، و همچنین هرگز نمی‌توانیم تشخیص دهیم که کدام هدیه‌ها مهمان نوازی محسوب می‌شوند و کدام یک از آن مستثنی هستند.» عجیب نیست که این نوع اطلاعات در سرشماری‌ها یا اکثر گزارش‌های پیمایشی لحاظ نمی‌شود. این بینش درباره‌ی فراگیری یا استثنا بودن در چرخه‌های تبادل زمانی چشمگیرتر است که در زمینه‌ی «چرخه‌های تبادل» انحصاری امروز در نظر گرفته شوند که آدم‌ها را در سطح جهانی از نظر اجتماعی و سیاسی به هم می‌چسبانند. این چرخه‌ها اساساً (حداقل از نظر نفوذ) به معدودی آدم بی‌اندازه ثروتمند محدود می‌شوند که صاحب بیش از نیمی از ثروت جهان‌اند. این چرخه‌ی کوچک از تبادل‌کنندگان قدرتمند، که ادعا می‌کنند «سفیران» یا نمایندگان بقیه ما هستند، تقلیلی چنان چشمگیر داشته که کل «اجتماعی» که در جهان نئولیبرال با تبادلاتی بر پایه‌ی برابری به هم پیوند خورده راحت و آسوده در دژ کوهستانی داووس^۳ جا می‌گیرد.

اما دوباره، با بازسازی آنچه موس «پیوند مشترکات» می‌نامد و با «هدیه» ساخته می‌شود، «چرخه‌های بزرگ» جدیدی از «تبادلات» به وجود می‌آیند که اساساً برای مقاومت در برابر قدرت محفل جادوگران داووس ظاهر شده‌اند؛ مخصوصاً جنبش عوام که بسیاری از حامیان‌ش علناً آن را نوع جدیدی از اقتصاد هدیه می‌انگارند. این جنبش که به سرعت در حال گسترش است حوزه‌های فعالیت زیادی دارد، از جمله مقاومت در برابر بهره‌برداری غیرقانونی از منابع زیستی توسط شرکت‌های چند ملیتی‌ای که مهارت‌های سنتی و دانش منابع طبیعی را خصوصی‌سازی می‌کنند؛ حفاظت از دارایی‌های عمومی مثل هوا، آب، جنگل‌ها و مواد معدنی؛ بنگاه‌های حقوقی‌ای که مالکیت زمینی را

^۳ محل برگزاری سالانه‌ی اجلاس داووس. مجمع جهانی اقتصاد (اجلاس داووس) یک سازمان غیرانتفاعی ثبت شده در سوییس است که می‌کوشد با ایجاد تعامل میان رهبران بزرگ سیاسی، اقتصادی و صنعتی جهان، به تسریع مسیر توسعه در سطح جهانی و منطقه‌ای کمک کند.

از طرف مالک آن بر عهده می‌گیرند؛ بازپس‌گیری فضای عمومی؛ جنبشی برای جامعه‌ای عادلانه‌تر و سازگار با محیط‌زیست که هدفش زیر نظر داشتن زیاده‌روی‌های سیاسی و اجتماعی اقتصادی است. این اقتصاد در اجتماعی با اهداف مشترک محقق می‌شود که اعضایش برای اجتماعشان زمان و خلاقیت صرف کرده و در ازایش منفعت می‌برند.

کتاب هدیه جواب رد فصیحی به فرضیاتی می‌دهد که پشت نظریه‌ی اقتصادی امروز پنهان شده‌اند، چون موس با شرح خود از نظام‌های تبادل در جوامع غیرغربی اثبات می‌کند که «بازار آزاد» محصول ناگزیر ذات انسان نیست و در بسیاری از بخش‌های جهان زندگی اجتماعی پایدار، هدفی بسیار مهم‌تر از انباشت سرمایه دیده می‌شود. مری داگلاس نیز در حمله‌ی موس (به عنوان سوسیالیست انقلابی، اما نه مارکسیست) علیه فایده‌گرایی همراه شده و در این راه می‌جنگد. موس کارش را مقابل چارچوب دشمنی فیلسوفان سیاسی فرانسوی با فایده‌گرایان انگلیسی می‌گذاشت، عمدتاً به دلیل اینکه فکر می‌کرد این فیلسوفان تلاش می‌کنند تا اثرگذاری اصول کلیدی مارکسیستی را کاهش بدهند. آن‌ها شخص انسانی را، بیش از آنکه موجودی اجتماعی بدانند، یک فرد در نظر می‌گرفتند و از این واقعیت سرباز می‌زدند که روابط اجتماعی با تغییر روابط تولید دگرگون می‌شود. برداشتی منفی از آزادی^۴ داشتند و در نتیجه، از نقش اخلاقی مشارکت سیاسی چشم‌پوشی می‌کردند و در تبیین اهمیت هنجارهای اجتماعی موفق نبودند. در یک کلام مشکل اصلی از نظر موس فردگرایی بود. خیریه نیز جامعه ستیز، خودمدارانه و فراتر از مرزهای رابطه‌ی متقابل است و به این ترتیب، نمود گویای فردگرایی به شمار می‌رود. در سال ۱۹۹۰، وقتی داگلاس در حال نوشتن این سطور بود، فایده‌گرایی و نظریه‌ی اجتماعی هنوز مطرح بودند و بی‌هیچ خطری پشت خوش‌نامی رشته‌ی تخصصی و دقیق اقتصاد که ماهرانه ساخته و پرداخته شده بود پنهان می‌شدند:

فایده‌گرایی نه فقط یک تکنیک اقتصاد سنجی است و نه فلسفه‌ای قرن هجدهمی است که به دست فراموشی سپرده شده باشد. [...] داروینیسیم اجتماعی دوباره راه می‌افتد و بقای اصلح مطالبه می‌شود. نظریه‌ی فایده‌گرایی از نظر فلسفی می‌لنگد اما از نظر فنی درخشان، یکدست و قدرتمند جلوه می‌کند و ابزار تحلیلی اصلی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی به شمار می‌رود.

حالا که اقتصاد از ریشه‌هایش در اقتصاد سیاسی جدا شده است، این تصمیم‌های سیاستی اصلاً مایل نیستند درباره‌ی سازوکارهای ماهوی ساختار اجتماعی پرس‌وجو کنند، یا حتی به شدت مواظب‌اند که در این باره نپرسند. این سازوکارها در واقعیت‌هایی مثل اینکه چه کسی در چرخه‌های تبادل به حساب می‌آید یا طرد می‌شود بیان شده‌اند. نگاهی به گزارش‌های مجمع جهانی اقتصاد بعد از سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که دارودسته‌ی داووس دغدغه‌اش درباره‌ی پیشگیری از بحران را رها کرده است و حالا بر «تاب‌آوری» متمرکز است، اصطلاحی که تعبیر آراسته‌ای شده است از همان بقای اصلح [و تأیید داروینیسیم اجتماعی].

جاناناتان پری تفسیرهای متعارف از کتاب هدیه را نقد می‌کند و به پیروی از موس می‌گوید: «مشخص شده که ایدئولوژی «هدیه‌ی بی‌چشمداشت» از ایدئولوژی تعقیب فردی (و مطلقاً منفعت‌طلبانه‌ی) فایده‌ی تفکیک‌ناپذیر است. اعانه دادن مانع اشتراک می‌شود و اگر هر روز از کنار همان گدا بگذری، وی همچنان درخواست کمک می‌کند، در نتیجه بی‌تفاوتی به نابرابری بیش از پیش تحکیم می‌شود، چون

^۴ مقصود تصویری فردگرایانه و خودمحرانه از آزادی است و عمدتاً به صورت «آزادی از...» آشکار می‌شود.

انداختن یک دلاری داخل کاسه به عملی مکانیکی با حداقل تماس انسانی تبدیل می‌شود. در مقیاس بزرگ، این اساساً همان چیزی است که با «هدف» بشردوستی یا توسعه اتفاق می‌افتد.»

امروز، بیست و هفت سال بعد از اینکه مری داگلاس پیشگفتارش را نوشت، فایده‌گرایی هنوز هم از بین نرفته است. یکی از برجسته‌ترین طرفداران فایده‌گرایی، پیتیر سینگر، حرف‌های زیادی درباره‌ی خیریه دارد. فایده‌مندی تنها چیزی است که برای او اهمیت دارد، یعنی «ارزش پولی یک چیز»، پس بر این باور است که از نظر رفاه انسانی، بهتر است به آن‌هایی که در فقر مطلق در کشورهای در حال توسعه هستند کمک کنیم، چون اسکناس یک دلاری آنجا بیشتر سروصدا راه می‌اندازد. اسم این کار را هم «ایثار مؤثر» می‌گذارد. چون جنبه‌ی اجتماعی رابطه‌ی متقابل وارد معادله‌اش نمی‌شود، ظاهراً بر این باور است که تک دلاری‌ها گویا به مردم فقرزده در سایر کشورها کمک می‌کنند تا واقعاً در آنجا بمانند و نیازهایشان را برآورند.

خیریه در جامعه‌ی هدیه‌محور تصورناپذیر است. هدیه شاید عاملی اقتصادی باشد، اما به طور ویژه بر پایه‌ی مفهوم عزت هم استوار است. مارسل موس با ترکیب تاریخ جامعه‌شناسی و مردم‌نگاری در تحلیل داده‌های انسان شناختی خود این موضوع را «حقیقتی کاملاً اجتماعی» می‌نامد؛ هدیه چیزی مذهبی، اسطوره‌ای، شمنی، قضایی و اقتصادی است. هدیه نقطه‌ی اتکای ساختارهای اجتماعی بزرگی چون قبایل، طوایف و خانواده‌هاست و حتی گروه‌ها را از قلمروهای مختلف گرد هم می‌آورد. هدیه سیاسی است، زیرا همچون شکلی از قدرت عمل می‌کند و منفعت شخص و اجتماع را پیش می‌برد. اما این قدرت تعدیل شده است چون سه الزام اولیه در خود دارد: بخشیدن، دریافت کردن و متقابلاً پس دادن. سومین شرط، یعنی رابطه‌ی متقابل، دلالت بر رابطه‌ای بین دو نفر دارد که تقریباً با هم برابر هستند و همین شرط خیریه به منزله هدیه را رد می‌کند. تبادل هدیه، در جایی که هدایا دائماً در چرخش هستند، ویژگی جوامع قبیله‌محور است، نه جوامع طبقه‌محور که در آن‌ها کالاها قابل تبادل به شمار می‌روند و مالکیت را می‌شود به دیگران منتقل کرد.

نظام تبادل هدیه، برخلاف سینه‌ی پرشیر زن در خیریه‌ی رومی، عرصه‌ای اساساً مردانه است (حداقل در ادبیات که معمولاً نقش اقتصادی زنان را نادیده می‌گیرد). در این نظام، فرد نباید هدیه‌ای را رد کند چون هدیه با این فرض که به دریافت‌کننده‌ای کم و بیش برابر داده می‌شود با خودش الزام‌هایی به همراه دارد. در حقیقت، هدیه به مثابه‌ی نوعی تعهد زیربنای نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهد و پیمانی است که همه درکش می‌کنند. اینکه زیر بار این کار نیروی نشان‌دهنده‌ی بی‌میلی به مشارکت است و عملی جامعه‌ستیزانه دیده می‌شود که بر کل گروه اثر می‌گذارد. به قول موس: «اینکه حاضر نباشی ببخشی و در دعوت موفق نباشی، درست مثل اینکه حاضر به قبول هدیه نباشی، معادل اعلام جنگ است؛ این کار دستِ رد زدن به پیوند اتحاد و اشتراک است.» بخشنده ملزم است که ببخشد، چون «دریافت‌کننده نوعی حق مالکیت بر هر چیزی دارد که متعلق به اهداکننده است»، مالکیتی که به مثابه‌ی نوعی «پیوند روحی» ابراز و درک شده است. برخلاف تبادل کالا که در آن مالکیت اشیا قابل انتقال است و قیمت‌گذاری و قوانینی برای خرید و فروش لازم است، تبادل هدیه رابطه‌ای به شکل هدیه و پس دادن هدیه بین اشخاص ایجاد می‌کند، چرخه‌ای همیشگی که ایده‌ی کلیدی آن نگهداری است. هدیه را نمی‌توان از جامعه گرفت.

تفاوت مهم پیشکش‌ها یا هدیه دادن‌های سنتی غیرغربی با تبادل کالا این است که در پیشکش‌های سنتی، آنچه که یک فرد به دیگری می‌دهد بخش اصلی نظام است و مالکیتش تغییر نکرده است. کالا ارزش استفاده (خاصیت ذاتی آن) و مخصوصاً ارزش بیرونی یا تبادل دارد. این

ارزش بیرونی، از نظر کریس گرگوری، نسبتی کمی است که در آن ارزش‌های استفاده‌ی یک نوع کالا با ارزش‌های استفاده‌ی نوع دیگر مبادله می‌شوند.»

[...] تبادل کالا رابطه‌ای کمی است و بر پایه‌ی اشیایی بنا می‌شود که می‌توانند بین افرادی که مستقل‌اند اما رابطه متقابل با هم دارند تغییر مالکیت بدهند. اما اشیایی که به عنوان «هدیه» تبادل می‌شوند قابلیت تغییر مالکیت ندارند؛ رابطه‌ی بین مبادله‌کنندگان کیفی است و بر اساس قوانین مشترک و منفعت دوجانبه اداره می‌شود. بنابراین به گفته‌ی مارکس اگر بیگانگی خصیصه‌ی انتقال مالکیت خصوصی باشد «در جامعه‌ای ابتدایی که برپایه‌ی مالکیت مشترک اداره می‌شود اصلاً وجود ندارد.» کریس گرگوری پنج مشخصه را عنوان می‌کند که تبادل کالا را از تبادل هدیه متمایز می‌کنند: (۱) تبادل بی‌درنگ در مقابل تبادل با تأخیر؛ (۲) کالاهایی با قابلیت تغییر مالکیت در مقابل کالاهایی بدون امکان تغییر مالکیت؛ (۳) عاملان مستقل در مقابل وابسته؛ (۴) رابطه کمی در مقابل کیفی؛ و (۵) تبادل اشیا در مقابل تبادل بین افراد. در هر حال اعان باید کرد که چپستی اقتصاد هدیه یکی از بحث‌های اساسی انسان‌شناسی است و سؤال از تبادل بازاری و غیربازاری به هیچ وجه خاتمه پیدا نمی‌کند، پس اصلاً نمی‌توان ادعا کرد که این شرح مختصر از ذات هدیه کامل است.

بعضی از نویسندگان ریشه‌ی اقتصاد هدیه را در تقسیم غذا می‌دانند و به این ایده پروبال می‌دهند که هدیه چیزی است که باید فاسد شود. اما هدیه خیلی بیشتر از این‌ها است. پیراها در برزیل (که در زبان‌شان عدد ندارند) به شکل خوبی بیان می‌کنند: مردی این واقعیت را توضیح می‌داد که شکارچی موفق، به جای اینکه غذا را برای «زمان کمیابی» ذخیره کند، دیگران را به ضیافتی دعوت می‌کند و می‌گوید: «گوشت را در شکم برادرم ذخیره می‌کنم.» به عبارت دیگر، ضیافتی سخاوتمندانه اقدامی حفاظتی در برابر ناکامی احتمالی در جست‌وجوی بعدی آدم‌ها برای غذاست. این قضیه تفاوت چندانی با قاعده‌ی اهالی تروبریانند جزیره‌ی پاپوآی گینه‌نو ندارد: هدیه اندوختنی نیست، بلکه باید در جریان باشد (از نظر اجتماعی).

اقتصاد هدیه می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد و نمی‌شود آن را صرفاً چیزی بدوی و ویژگی جوامعی تلقی کرد که دارند منقرض می‌شوند. این شکل‌ها می‌توانند طیف گسترده‌ای داشته باشند، از عشریه‌ی مذهبی، «ضیافت شایستگی‌های» بودایی تراوادا در جنوب شرقی آسیا، تا ویکی پدیا (به جز بعضی از جنبه‌های عملیاتی وب‌سایتش)، مدارس آزاد، کیریئتو کامنز، توسعه‌ی نرم‌افزارهای منبع باز و اشتراک گذاری فایل هم‌تا به هم‌تا.

در مقابل، خیریه صُلب و از نظر اجتماعی بی‌روح است، ولو اینکه عمل خیر به دفعات تکرار شود. چون یک طرفه و نابرابر است و در پنهان کردن وضعیت تبعیض‌آمیز فعلی سهیم است. یک حکایت عبرت‌آموز کشمیری داستان دو زن برهمن را نقل می‌کند که سعی کردند خیرات اجباری‌شان را به کاشت و طبقه‌ی خودشان محدود کنند و برای این کار فقط با خودشان بده بستان داشتند. وقتی مردند، به چاه‌هایی سمی تبدیل شدند که استعاره‌ای مناسب برای تصور پوچشان از بخشش بود. توجه به استلزامات خیریه نشانمان می‌دهد که چنین کاری توهین به سه اصل اساسی حقوق بشر است: عدالت، آزادی و شرافت انسانی.

تحمیل هدیه به کسی که نمی‌تواند جبرانش کند توهینی به شرافت اوست. معافیت اهداکننده از دریافت هدیه‌ی متقابل، همراه با الزاماتی که خیریه در پی دارد، تأیید آزادی و موضع اجتماعی او و انکار همین ویژگی‌ها برای دریافت‌کننده است. ذی نفع فرضی وابسته به اراده‌ی

اهداکننده است و بنابراین - همان‌طور که متفکران اجتماعی بسیار متفاوتی از ارسطو تا آدم‌هایی که به زبان کواکوالا حرف می‌زنند تصدیق کرده‌اند - آزاد نیست. نداشتن آزادی به طور غیرمنصفانه‌ای با نهادی‌سازی سیاسی، اشارات تلویحی مذهبی، و احترام احمقانه به رابطه‌ی نابرابر خیریه تداوم یافته و تحکیم شده است.

طبق گفته‌ی مری داگلاس، در پیشگفتارش برای کتاب هدیه، «هدیه دادنی که هیچ کاری برای تقویت همبستگی انجام نمی‌دهد [با هدف ادعایی‌اش] در تناقض است.» و موس نتیجه می‌گیرد که «هدیه، بدون رابطه‌ی متقابل، [...] باعث می‌شود فردی که قبولش می‌کند به آدمی فرومایه تبدیل شود» (مانند «مردان آشغال» در نظام موکا که توان جبران ندارند) و در نتیجه: «خیریه [...] برای کسی که قبولش کرده آسیب‌زا است و کل اصول اخلاقی ما نیز گرایش به این دارد که با تلاش برای حمایت ناآگاهانه و آسیب‌زا از خیر ثروتمند این وضع را نادیده بگیریم.» موس طبق طیف گسترده‌ای از شواهد ادعا می‌کند بخش بزرگی از جامعه‌ی انسانی برپایه‌ی روش‌های تبادل جمعی استوار است. نظریه‌ی هدیه‌ی موس یکی از نظریه‌های «همبستگی انسانی» است، هرچند روابط قدرت محض را هم در ساختارهای اقتصادی جامعه جا می‌دهد - «تمام طلب‌ها، هدایا، جریمه‌ها، میراث و جانشینی‌ها، قدردانی‌ها، هزینه‌ها و پرداخت‌ها» - و نشان می‌دهد که چنین سازوکارهایی امکانی فراهم می‌کنند تا بدانیم چه کسی مستثنی شده و چه کسی منفعت می‌برد. اما برخلاف سرمایه‌داری و پنهان کاری‌اش، حتی در کارهای خیر (یا مخصوصاً در چنین کارهایی)، اقتصاد هدیه ماهیتاً همگانی و شامل است و دستورکار آن برای کسانی که در آن مشارکت می‌کنند شناخته شده است.

آن سازوکارهای مهمی که موس در ساختارهای اقتصادی توصیف می‌کند محدود به مکان‌های دورافتاده نیستند، بلکه ظاهراً، اگرچه تا حدی متفاوت و در شکل‌های مختلف، ذاتی همه‌ی جوامع انسانی به حساب می‌آیند. آشفته‌گی غالباً نظام‌مند بین خیریه و هدیه نشان‌دهنده‌ی این هم هست که چه کسی مستثنی می‌شود و چه کسی سود می‌برد. چنین چیزی به شکل مستقیم‌تری به ما مربوط می‌شود، برای مثال با تلاش‌هایی در انگلستان قرن هجدهم برای اینکه قوانین سختگیرانه‌ی ضد فقر به شکل «بلندطبعی مسیحی» ارائه شوند. اینجا خیریه به عنوان نوعی ایدئولوژی خیرخواهانه مشهور شد که تعداد زیادی قوانین، مقررات و نهاد زیربنای نظام اجتماعی و اقتصادی آن را تشکیل می‌دادند؛ ایدئولوژی‌ای که به نفع متمولین کار می‌کرد و خشونت را با روکش دستکشی ابریشمی بر طبقات فرودست تحمیل می‌کرد. این ایدئولوژی نیکوکارانه عمدتاً در قالب زنان طبقه‌ی بالایی که گرفتار سختی‌های زمانه شده‌اند یا در قالب سرپرستی اخلاقی بروز می‌کند. خیریه و نیکوکاری نه فقط در خدمت ماسک زدن به بی‌رحمی سرمایه‌داری کشاورزی بودند، بلکه همزمان با تحکیم و نهادی‌شدن سرمایه‌داری صنعتی برای ساخت و حفظ روابط سلطه نیز ضرورت داشتند. این نوع کار خیر شالوده‌ی غیرمنصفانه‌ترین اقداماتی است که نسبت بسیار بزرگی از جامعه را فقیر می‌سازد. ریموند ویلنایز یکی از مؤلفه‌های اقتصادی کلیدی آن را شناسایی می‌کند وقتی می‌گوید سنت مسیحی نیکوکاری فقط قسمی «خیریه‌ی مصرفی» فلج‌کننده است. او از رزا لوکزامبورگ نقل قول می‌کند که:

پرولتاریاهای رومی نه با کارکردن، بلکه با اعاناتی که دولت پخش می‌کرد زندگی می‌کردند. پس مطالبات مسیحیان برای مالکیت جمعی به ابزار تولید مربوط نبود، بلکه به [امکان یا حداکثر] ابزار مصرف ربط داشت.

هیچ مفهومی از خیریه‌ی تولید وجود نداشت که در آن آدم‌ها احتمالاً با هم «در روابط محبت‌آمیز [یا خیرخواهانه]» کار کرده باشند. صنعتی سازی‌ای که مراحل اولیه‌اش را طی می‌کرد از نابرابری‌های ساختاری فئودالیسم تغذیه می‌کرد و با مطالبات هیچ کارگری درباره مزایای کار خودش کنار نمی‌آمد. جای شکی نیست که بینش جان لاک درباره بخشیدن زمین‌های اضافی به این حقیقت نزدیک بود.

[...] طبیعت تمام میوه‌هایی را که به طور طبیعی تولید می‌کند و چهارپایانی که تغذیه می‌کند متعلق به کل بشرند، چون به دست خودزای طبیعت تولید شده‌اند؛ و در آغاز هیچ‌کس بر هیچ‌کدامشان سلطه خصوصی و جدا از دیگر انسان‌ها ندارد، پس این‌ها به شکل طبیعی‌شان هستند: با این حال، چون برای استفاده‌ی بشر داده شده‌اند، ابزاری لازم است تا به نحوی اختصاصشان بدهد قبل از اینکه استفاده‌ای داشته یا کلاً برای انسان خاصی منفعت داشته باشند. [...] اگرچه زمین و تمام مخلوقات فرومایه برای همه‌ی انسان‌ها مشترک هستند، هر مردی دارایی شخصی خودش را دارد. یعنی هیچ‌کسی به [واسطه‌ی چیزی] جز خودش حقی ندارد. باید بگوییم نیروی بدنش و کار دستانش به معنای واقعی مال خودش هستند.

ارجاع به خیریه حاکی از پخش غذا بود و اینکه گاهی فقیر و غنی مثل اعضای یک خانواده بر سر یک میز، نانی نصف می‌کردند اما روابط تولید کاملاً فاقد عشق تلقی می‌شد، فقدان‌ی که گاهی به شکم‌های پُری مبدل می‌شد که اربابی موقتاً نیکوکار، که نمادِ نان و خدا بود، پُرشان کرده است.

[...] این نوع ساختار مستلزم رابطه متقابل است. در این ساختار خیریه جایی ندارد. حداقل در بعضی از مناطق، فرهنگ هدیه دوباره جان گرفته است.

در ستایش مهربانی^۹

کلمه KIND، که در زبان انگلیسی قدیم (E) CYND بوده، ریشه‌ی ژرمنی داشته و با کلمه‌ی kin در ارتباط است. معنای اصلی آن ذات یا ویژگی فطری بود و به همین دلیل به گروه یا دسته‌ای اطلاق می‌شد که خصوصیت ذاتی متمایزی داشتند و تا قرن چهاردهم، به معنای مرحمت یا کارهای بزرگ‌منشانه‌ای بود که بیان‌کننده‌ی احساس خویشاوندان به هم است. در این کلمه مفهومی از برابری وجود دارد. همین طور اخوت، و نیز احترام، خیریه، حداقل به شکل نهادی‌اش، همه‌ی این معناها را دارد اما معنای اولیه‌اش، یعنی «تمایل به انجام کار خوب» و «احساسات خوب، حسن نیت و مهربانی»، را از دست داده تا به شکل امروزش در بیاید که رابطه‌ای نابرابر بین بخشنده و دریافت‌کننده است، چون دریافت‌کننده در موقعیتی نیست که جبران کند اما خیریه همچنان به طور معمول به شکلی از مهربانی تعبیر می‌شود و اغلب شیوه‌ای برای پوشاندن نابرابری نامهربانانه‌ای است که در رابطه به وجود آمده و گاهی، شاید بیان‌کننده‌ی این آرزو باشد که کاش هیچ‌وقت گذشته مهربانانه‌ترش را کنار نگذاشته بودیم. بنابراین مثلاً جک لندن نوشت: «استخوانی جلوی سگ انداختن خیریه نیست. خیریه تقسیم استخوان با سگ است وقتی که خودت هم به اندازه‌ی سگ گرسنه باشی.» «خیریه»‌ای که او توصیف می‌کند شبیه به همان معنای اصلی و بیشتر مانند همان نوعی از مهربانی است که می‌شناسیم، چون حاکی از برابری و شباهت در گرسنگی بین بخشنده و سگ است. سگ هم احتمالاً می‌تواند با تقسیم گرمای تنش با او این عمل را جبران کند.

نوع معمول‌تر خیریه که نهادی شده است، مدلی است که چینه‌آچه‌به در کتابش تپه مورچه‌های ساوانا از آن صحبت می‌کند: «همچنان که کارهای خوبمان را انجام می‌دهیم، بیایید فراموش نکنیم که راهکار واقعی در جهانی است که خیریه در آن غیرضروری باشد.» متأسفانه مدلِ امروزی خیریه تقریباً زیادی مقدس شده است، مدلی که توجه را به تفاوت جلب می‌کند و نقاب مهربانی به چهره می‌زند با اینکه معمولاً برای بخشنده بیشتر از دریافت‌کننده سود دارد. در نوارهایی که اخیراً از پرنسس دینا منتشر شده، یکی از افشاگری‌های کمتر زننده آنجاست که از او می‌پرسند چرا درگیر کارهای خیر شده است. دینا نخودی می‌خندد و می‌گوید: «کار دیگری ندارم که انجام بدهم!» این هم از سودش برای دریافت‌کنندگان.

از آن جایی که قدیمی‌ترین معنای مهربانی توجه به خیر خویشاوندان و اجتماع است، ارسطو در اولین پاراگراف کتاب سیاست به ما می‌گوید: «هر شهری نوعی اجتماع است و هر اجتماعی به قصد خیر برپا می‌گردد [...]»، اما اگر همه‌ی جوامع به پاره‌ای از خیر نظر دارند، آن جامعه‌ای که بالاتر از همه و فراگیرنده‌ی همه‌ی جوامع دیگر است خیر برین را می‌جوید و این گونه جامعه است که شهر یا اجتماع سیاسی نام دارد.» با این همه، این روزها کلمه کلیدی در سیاست «اختلاف» است، شکاف عمیق بزرگی بین آدم‌های بسیار ثروتمند و فقرا بی‌شمار، اختلاف بین زنان و مردان، شهروندان و پناهندگان، سیاه‌پوستان و سفیدپوستان، رقابت یک گروه قومی با قومی دیگر، دینی علیه دینی دیگر، «پیشرفت» در مقابل حفظ کوه‌ی زمین، خصوصی در برابر عمومی و غیره. حکومت، مخصوصاً دولت ترامپ باعث اختلافی

^۹ برگرفته از مقدمه‌ی کتاب «علیه خیریه»، نوشته‌ی دانیل راوتنوس و جولی وارک، ترجمه‌ی میترا دانشور، نشر مهرپیشه.

به نفع تعداد معدودی از صاحب قدرت‌ان می‌شود که تا حد جنگی علنی علیه عرصه‌ی عمومی، خود مردم و خیر همگانی پیش می‌رود. خیریه‌ی نهادی میلیونرها و میلیاردرهای معاف از مالیات را ثروتمندتر می‌کند، چون آن‌ها انسان‌دوستی‌شان را در بین پروژه‌های منفعت‌طلبانه‌شان پخش می‌کنند، کاری که فقط باعث حفظ این اختلاف ثروت می‌شود.

حرص دیوانه‌وار و نفرت انگیز زندگی سرمایه‌داری برای «آزادی»، دورِ حقِ انتخاب‌های ما در زندگی حصار کشیده است و ظرفیت‌مان را برای اینکه قدر زیبایی‌های سیاره‌مان را بدانیم و از سایر گونه‌های متواضع‌تر بیاموزیم به قدری محدود کرده است که بدون فکر هر جاننداری را به خاطر کالاهای مصرفی غیرضروری و سرگرمی‌های احمقانه می‌کشیم. دانشمندان از ششمین انقراض حرف می‌زنند. واقعاً وحشتناک است اگر این راهی که مدت‌هاست در پیش گرفته‌ایم را ادامه دهیم و نتوانیم همدیگر را به رسمیت بشناسیم و به هم احترام بگذاریم، نتوانیم گونه‌ی خودمان و انسانیت‌مان را احیا کنیم، تمام انسان‌ها را از خود بدانیم و مهر ورزیدن به هموعان خودمان و سایر گونه‌ها را تمرین کنیم.

عنوان کتاب ما، علیه خیریه است، اما می‌توان آن را «به نفع مهربانی» هم نامید (البته به همان مفهوم آشنا که به معنای واقعی کلمه تمام و تک تک هموعانمان را به رسمیت بشناسیم) که در واقع فراخوانی برای حقوق همگانی بشر و سه اصل مهم آن، آزادی، عدالت و شرافت است. تقریباً هر انسانی خواهد گفت که مشتاق است این سه اصل را داشته باشد و از آن‌ها بهره‌مند شود. اما چنین اصولی با خیریه به دست نمی‌آیند، چون برابری و احساس برادری دو ویژگی ضروری دیگرشان هستند. این اصول فقط زمانی محقق می‌شوند که تصدیق کنیم همگی با هم خویشاوندیم و با مهربانی رفتار کنیم. بنابراین، در نوشتن این کتاب خودمان را فقط به این محدود نکرده‌ایم که از خیریه‌ای پرده برداریم که حقّه «مهربانی» است، بلکه ابزاری را معرفی کرده‌ایم که با استفاده از آن شاید بتوانیم به عنوان موجوداتی که در یک سیاره زندگی می‌کنیم با هم مهربان‌تر باشیم.